

پژوهش

● نیازهای وجودی انسان معاصر
و انعکاس آن در کلام مولانا/ دکتر محمدعلی موحد

میان خون و ترسم که چون آید خیال او / ز بی خویشی خیالش را به خون دل بیالایم
 رهاکن تا چو خورشیدی قبایی سازم از آتش / در آن آتش چو خورشیدی جهانی را بیاریم
 اگر یک دم بیاسایم روان من نیاساید / من آن لحظه بیاسایم که یک لحظه نیاسایم

«آموزه‌های مولانا برای انسان معاصر» عنوانی است که ترتیب‌دهندگان این همایش برای بحث و گفتگو به مناسبت سالروز وفات مولانا برگزیده‌اند و من از میان چند موضوع محوری که در ذیل این عنوان مطرح گردیده سخنی کوتاه خواهم داشت در پیرامون نیازهای وجودی انسان معاصر و انعکاس آن در کلام مولانا.

بشر از روزی که چشم به جهان گشوده دو نوع شناخت برای او مطرح بوده است: یکی شناخت خود و دیگر شناخت جهان خارج از خود. در هر دو رشته از شناخت پیشرفت‌های عظیمی نصیب انسان گردیده ولی در هیچ یک از آنها قطعیت و تمامیت و کمال حاصل نشده است. کوشش برای بسط دایره شناخت و ورود در زوایای لایه‌ها و اسرار اعماق هستی در هر دو ساحت همچنان ادامه دارد و هرچه بر میزان دقت و وقوف انسان در میدان معرفت و آگاهی می‌افزاید توجه او به نادانسته‌ها و عطش او به نایافته‌ها فزونی می‌گیرد و این ندای ازلی پیوسته در گوش جان آدمی تکرار می‌شود که *وَ مَا أَوْتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا*. پیشرفت در زمینه شناخت

جهان خارج، انسان را موفق کرد که بسیاری از نیروهای قهار و وحشی طبیعت را رام و منقاد خود گرداند و به برکت همین شناخت است که انسان سیادت خود را بر بر و بحر عالم گسترده و در صدد دست‌اندازی به فضا و ماوراء آن برآمده است. این راه علم است و تکنیک و دست‌افزار آن مشاهده است و تجربه و آزمون.

اما شناخت آدمی از خود؛ یک کشف کلیدی در این زمینه توجه به دوگانگی یا ثنویت ساحت وجود انسانی است. از فلاسفه یونان تا متکلمین یهودی و مسیحی و حکمای شرق و غرب از دو جنبه ضد و نقیض وجود آدمی سخن گفته‌اند.

آدمیزاد پارادوکسی است که ناچیزی و حقارت را با شکوه و حشمت و بزرگواری یکجا دارد. از یک سو سراپا عجز است و ضعف و زبونی و نیاز و از سوی دیگر قدرت و صلابت و متانت و استغنا.

همچو گاری نیمه چپش سیاه	نیمه دیگر سپید همچو ماه
موج لشکرهای احوالم ببین	هر یکی با دیگری در جنگ و کین
چون که هر دم راه خود را می‌زنم	با دگر کس سازگاری چون کنم؟

نگرش عرفانی سعی در برجسته‌تر کردن این جنبه‌های متناقض وجود انسان دارد.

خوب؛ این مقدمه را داشته باشید تا برویم بر سر سخن خود و ببینیم که مولانا از چه راه و چگونه می‌تواند با انسان امروزی ارتباط برقرار بکند و اقبال عظیمی که مردم دنیا در این سالیان اخیر به مولانا کرده‌اند سرش چیست؟ مولانا چه دارد که بردل مردم امروز دنیا می‌نشیند یا مردم امروز دنیا چه می‌خواهند و چه می‌جویند که پژواک آن را در کلام مولانا می‌یابند. البته نمی‌توان گفت که این مردم همه آثار مولانا را خوانده‌اند و یا درست خوانده‌اند و درست فهمیده‌اند اما این قدر هست که یک احساس مبهم همدلی با او دارند. روح زمان به گونه‌ای مبهم به سوی مولانا جذب می‌شود. ما در زندگی فردی این تجربه را داریم که گاهی از کسی خوش مان می‌آید و به سوی او کشانده می‌شویم آنگاه می‌نشینیم و فکر می‌کنیم که این چه احساس نزدیکی و قرابتی است که با او داریم. در زندگی جمعی انسان‌ها نیز چنین است. اقبال مردم نشان نوعی احساس همدلی با مولانا است. آن همدلی از چیست و چراست؟

مقصود از «نیازهای وجودی» چیزهایی است که انسان امروزی برای کمال و تمامیت خود آن‌ها را طلب می‌کند. بدون دستیابی به آن‌ها خود را ناقص و ناتمام می‌بیند. اگر به آن‌ها نرسد چنان است که گویی یک پارچه از وجودش را از او ربوده‌اند. برآورده شدن آن نیازها عطشی است که در درون انسان‌ها می‌جوشد و آن‌ها را به تکاپو وامی‌دارد. آن نیازها به تعبیری دیگر آرمان‌های بشر امروزی هستند که بشر امروزی برای رسیدن به آن‌ها تلاش می‌کند و حتی حاضر است در راه



● دکتر محمدعلی موحد (عکس از کامبیز شافعی)

آن‌ها قربانی بدهد.

شاید پُر بیراه نباشد اگر بگوییم اعلامیه جهانی حقوق بشر نسخه‌ی بالنسبه جامعی از سرفصل‌های مهم نیازهای وجودی بشر امروزی است و نیز شاید اغراق نباشد اگر بگوییم که مباحث گسترده حقوق بشر کلاً از سه اصل اصیل که می‌توان آن‌ها را ام‌الاصول خواند متفرع گردیده است و آن سه اصل عبارت است از تأکید بر ارزش و حرمت و کرامت انسان‌ها، تأکید بر واقعیت تکثر و پلورالیسم در برداشت‌ها و رویکردها و آیین‌ها و شعایر و رسوم و آداب، و تأکید بر مساهله و عدم تعصب در برخورد با عقاید و آراء متخالف که حافظ از آن به «مروت و مدارا» تعبیر کرده است.

حالا شروع می‌کنیم از اصل اول که در ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر این‌گونه بیان شده است: «ابنای بشر همه آزاد به دنیا می‌آیند و در کرامت و حقوق با هم برابرند. همه از موهبت خرد و وجدان برخوردارند و باید با هم برادروار رفتار کنند.» من در فصل آخر کتاب خود: در هوای حق و عدالت کوشیده‌ام تا ریشه‌های دینی حقوق بشر را روشن گردانم و در آنجا گفته‌ام این واژه کرامت که در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده، سابقه قرآنی دارد آنجا که می‌فرماید «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» آدمیزاد را کرامت دادیم. خلعت کرامت بر قامت او پوشانیدیم. شمس تبریزی که خضر راه مولانا و مرشد محبوب اوست می‌گوید این کرامت وجه امتیاز آدمیزاد بر همه موجودات

است چون خدا هیچ جا نفرمود مثلاً «ولقد کرمنا السموات» یا «ولقد کرمنا العرش» فرمود «و لقد کرمنا بنی آدم» کرامت از بین همه آفریدگان خاص آدمیزاد است. همین تعبیر را در مثنوی مولانا داریم:

طوق اعطیناک آویزِ برت	ساج کرمناست بر فرقِ سرت
که شنید این آدمی پُر غمان	هیچ کرمنا شنید این آسمان
خوبی و عقل و عبارات و هوس؟	بر زمین و چرخ عرضه کرد کس

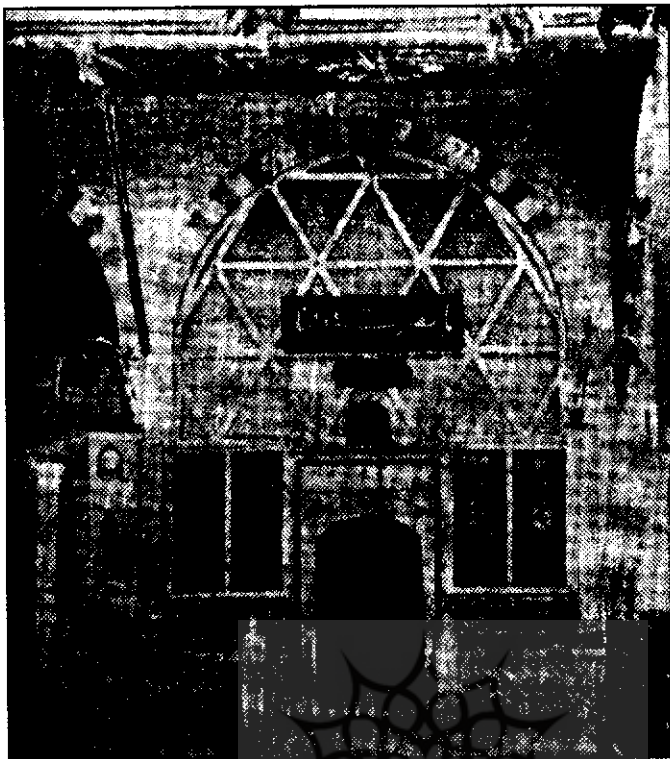
کانت همین برداشت رابه زبانی دیگر بیان می‌کند. می‌دانیم که فلسفه حقوق بشر از تعالیم این حکیم بزرگ تأثیر گرفته است. او می‌گوید «انسان قابلیت‌گزش و تصمیم‌گیری عقلانی را دارد و دیگر جانوران چنان نیستند. و از همین رو انسان مستحق فضیلت و شرف و کرامت است که او را از دیگر موجودات ممتاز می‌گرداند. امتیاز انسان به انسانیت اوست.» تأکید بر والایی و شرف انسان چیزی است که ادیان الهی را با آرمان‌های حقوق بشر پیوند می‌دهد.

توجه به این شرف و والایی مستلزم توجه به ارزش بی‌همتای گوهر انسانی است. مستلزم احترام به توانایی‌ها و قابلیت‌های بی‌کران انسان‌هاست. هر یک از ما به تعبیر مولانا آفتابی زیر دامن دارد.

بحرِ علمی در نمی پنهان شده	در سه گز تن عالمی پنهان شده
اینست دریای نهان در زیر کاه	پا بر این گه هین منه در اشتباه
پس این دریای نهان قابلیت و استعداد چرا از خود غفلت ورزد؟ چرا خود را ارزان بفروشد؟	خویشتن نشناخت مسکین آدمی!

شمس تبریزی می‌گوید این که در نماز می‌گویی «الله اکبر»، این «الله اکبر» باید دو معنی را در ذهن تو القا بکند. باید توجه تو را به دو اندیشه معطوف گرداند. اندیشه اول آن که خدایی که تو او را می‌پرستی بزرگ‌تر مطلق است یعنی بزرگ‌تر است از هرچه در ذهن تو می‌آید. بزرگی بزرگان در برابر او رنگ می‌بازد. اگر عالم و فیلسوف است و اگر امام و پیغمبر است، او از آن‌ها بزرگ‌تر است. بگذارید عین عبارت‌های شمس را بخوانم: «الله اکبر نماز یعنی بردار فکرت را، نظرت را بلندتر دار از آنچه در وهم تو می‌گنجد و در تصور تو می‌آید اگر چه تصور نبی مرسل و اولوالعزم است. پیش‌تر آن بزرگی بینی. بجوی تا بیابی.»

اندیشه دوم که الله اکبر باید در ذهن تو بیدار سازد این است که دامن از پلیدی‌ها فراقینی و همت بلند داری. مبدا خود را فروهلی و اجازه دهی که در منجلاب ابتدال فرو غلطی، تو می‌خواهی به خدا برسی و بزرگی خدا را یاد می‌کنی. باید بکوشی و خود را مانندای خدا سازی و به صفات حق متصف گردی. چون خدا بزرگ است باید بکوشی که تو هم بزرگ باشی، اگر خدا



● مزار مولانا جلال‌الدین رومی در قونیه

یکتا‌هنت بکوش که تو نیز یکتا‌گردی.

بگذارید اینجا هم متن عبارت‌های شمس را برای تان بخوانم. دقت کنید:

«گفت خدا یکی است

گفتم اکنون تو را چه

چون تو در عالم تفرقه‌ای

صد هزاران ذره، هر ذره در عالمی پراکنده

پژمرده، فرو فسرده

چه سزا باشد گفتن که خدا هست؟

تو هستی حاصل کن!

او خود هست. وجود قدیم او هست

تو را چه؟ چون تو نیستی.

او یکی است تو کیستی؟ تو شش هزار بیشی

تو یکتا شو وگرنه از یکی او تو را چه؟»

ببینید این اوج عزت و کرامت انسانی است. اشاره به موهبت‌های بی‌نهایت اوست. شمس

هر مسلمانی را که به معراج پیغمبر اعتقاد دارد به متابعت او فرامی‌خواند: «متابعت محمد آن

است که او به معراج رفت تو هم بروی در پی او» و مولانا این فراخوان را پی می‌گیرد:

ملولان همه رفتند در خانه ببندید
بر این عقلِ ملولانه همه جمع بخندید
به معراج برآید چو از آلِ رسولید
رخ ماه بیوسید چو بر بامِ بلندید

اما پیام تکثر؛ من فکر نمی‌کنم در هیچ کجا این پیام را با عمق و گستره‌ای که در مولانا داریم بتوان یافت. در این عالم تکثر مردم مانند مرغان به زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند. راه و روش و شیوه‌های آنان نیز گوناگون است. می‌دانید که سلیمان پیغمبر زبان مرغان می‌دانست. در قرآن آمده است: «وَعَلَّمْنَاهُ مَنطِقَ الطَّيْرِ». عارف بزرگ فریدالدین عطار این ترکیب منطِق الطیر را عنوان یکی از مثنوی‌های خود قرار داده است که شاید بشود گفت شاهکار اوست. داستان عطار چنین است که دسته‌ای سی تایی از پرندگان تصمیم گرفتند که بروند به کوه قاف و سیمرغ را که بر قله قاف آشیان دارد پیدا کنند. رفتند و سراپای کوه را گشتند و نشانی از سیمرغ نیافتند. داشتند نو مید می‌شدند که به تعبیر عطار حاجب بازگاه عزت پرده را بالا زد و آفتاب قرب بر آن سی مرغ تافت و آن‌ها چون نیک نظر کردند سیمرغ را در خود و خود را در سیمرغ یافتند.

این همه وادی که از پس کرده‌اید
خویش را ببینید و خود را دیده‌اید

ما به سیمرغی بسی اولی‌تریم
زان که سی مرغِ حقیقی گوه‌ریم

همین اندیشه را عطار در کتاب دیگر خود مصیبت‌نامه نیز پی گرفته است. در آنجا سالک راه حقیقت به دنبال حقیقت می‌گردد و به هر دری می‌زند از جبرئیل و میکائیل و ملائکه علیین و انبیای مرسلین چون نوح و ابراهیم و عیسی و موسی چاره‌جویی می‌کند. از عرش و کرسی هم می‌گذرد تا می‌رسد به منزل «جان» که چهلمین منزل است و در آنجا است که به گوش دل از زبان «جان» می‌شنود:

صد جهان گشتی تو در سودای من
تا رسیدی بر لبِ درِ سایِ من

آنچه تو گم کرده‌ای، گر کرده‌ای
هست نزد تو، تو خود را پرده‌ای

باری منطِق الطیر معجزه سلیمان بود. از شاعران چیره‌دست ایران خاقانی در چند جا که به سخن خود می‌بالد آن را منطِق الطیر می‌خواند یعنی که شعر من در حد اعجاز است. کسی سخن مرا درمی‌یابد که از فهم و معرفت برتری برخوردار باشد. مولانا در جواب خاقانی می‌گوید:

منطِق الطیر آن خاقانی صداست
منطِق الطیر سلیمانی کجاست

چون به مرغان فرستادست حق
بانگ هر مرغی که آید می‌سرا

مرغِ جبری را زبانِ جبر گو
لحنِ هر مرغی بدادستت سبق

مرغِ پراشکسته را از صبر گو
مرغِ پراشکسته را از صبر گو

مرغ صابر را تو خوش دار و معاف	مرغِ عنقا را بخوان اوصاف قاف
مر کبوتر را حذر فرما ز باز	باز را از حلم گوی و احتراز
کبکِ جنگی را پیاموزان تو صلح	مر خروسان را نما اشراط صبح
همچنین می رو ز ههد تا عقاب	ره نما والله اعلم بالصواب

یعنی هر مرغی زبان خود را دارد. زبان مرغان متکثر است. به یک زبان حرف نمی زنند. با آن‌ها به یک زبان نمی توان سخن گفت و چنان نیست که خاقانی پنداشته است. هرکسی برای کاری ساخته شده است استعداد و نیز قدرت تحمل آدم‌ها متفاوت است. پلولاریسم اما خود لغزشگاه مهیبی است که به آسانی می تواند سر از باتلاق اباچیگری درآورد یا به سرگردانی در بیدای سوفسطائیکری منتهی شود. پلولاریست ممکن است به ناباوری مطلق گرفتار آید یا دستخوش خوش باوری ابلهانه گردد.

گر بگوید جمله باطل او شقی است ور بگوید جمله حق از ابلهی است

آن یکی می گوید جنگ هفتاد و دو ملت است و همه دروغ است و این یکی می گوید هفتاد و دو ملت همه راست است و هیچ معیاری نیست تا یکی را بر دیگری ترجیح توان داد.

آن کسی که به کرامت و حرمت انسان‌ها باور دارد و نیز تکثر و تعدد برداشت‌ها و دیدگاه‌های انسان‌ها را می پذیرد و تفاوت آشکار در زبان و روش و منش آدمیان را واقعیتی غیرقابل انکار می شناسد لاجرم با مولانا هماواز می گردد که:

سخت گیری و تعصب خامی است تا جینی کار خون آشامی است

او برای پیشبرد عقاید خود راه جبر و خشونت و زور و فشار را نمی پسندد و در برخورد با عقاید دیگران مهربانی و فراخ حوصلگی و رفق و مدارا نشان می دهد و همزبان با مولانا می گوید:

اگر مر تو را صلح آهنگ نیست	مرا با تو ای جان سر جنگ نیست
تو در جنگ آیی، روم من به صلح	خدای جهان را جهان تنگ نیست
جهانی است جنگ و جهانی است صلح	جهان معانی به فرسنگ نیست
هم آب و هم آتش برادر بدند	بین اصل هر دو بجز سنگ نیست
که بی این دو عالم ندارد نظام	اگر روم خوب است بی زنگ نیست

شما در این معنی البته دو قصه بسیار دل‌اوز و بسیار مشهور مولانا را به خاطر دارید. مقصودم اول، داستان آن چند نفری است که در شبی تاریک بردندشان به فیل خانه و پرسیدند: فکر می کنید این موجود که داخل این اطاق است چیست؟ آن‌ها که چشم‌شان چیزی نمی دید



عزیزان شریک من را به زهد خیر برادر حساب آ
 ذکر موسی عمده است که بیرون شد

لاجرم می خواستند از راه لمس مشکل را حل کنند.

آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
 آن یکی را دست بر گوشش رسید
 آن یکی را کف چو بر پایش بسود
 آن یکی بر پشت او بنهاد دست
 از نظر که گفت شان شد مختلف
 در کف هریک اگر شمعی بدی
 گفت همچون ناودان است این نهاد
 آن بر او چون بادبیزن شد پدید
 گفت شکل پیل دیدم چون عمود
 گفت خود این پیل چون تختی بُدست
 آن یکی دالش لقب داد این الف
 اختلاف از گفت شان بیرون شدی
 قصه دوم که اشاره کردم همان داستان موسی و شبان است. شبانی که به زبان خود با خدا راز و نیاز می کرد:

ای فدای تو همه بزهای من
 تو کجایی تا شوم من چاکرت
 موسی برآشفقت که ای نادان با خدا این گونه سخن می گویند؟ و تکفیرش کرد:
 گفت موسی های خیره سر شدی
 خود مسلمان ناشده کافر شدی

وحی آمدسوی موسی از خدا
 بسنده ما را ز ما کردی جدا

یا خود از بهر بریدن آمدی
هرکسی را اصطلاحی داده‌ام
در حق او شهادت و در حق تو سم
از گرانجانی و چالاکی همه
ما درون را بنگریم و حال را
سوخته جان و روانان دیگرند
عاشقان را مذهب و ملت خداست

تو برای وصل کردن آمدی
هرکسی را سیرتی بنهاده‌ام
در حق او مدح و در حق تو ذم
ما ببری از پاک و ناپاکی همه
ما زیسان را ننگریم و قال را
موسویا آداب‌دانان دیگرند
ملت عشق از همه دین‌ها جداست

این‌ها که عرض کردم نمونه‌ای از مسائلی است که برای انسان امروزی مطرح هست و می‌بینیم که برای مولانا هم مطرح بوده است. انسان امروزی وقتی این شهرهای درندشت بی‌در و پیکر و پر ازدحام و پر غوغا و پرتنش و پرگند و دود و دم و آلودگی‌ها و بیماری‌ها را می‌بیند بی‌اختیار می‌خواهد چون مولانا فریاد برآورد که:

سایه شهریار بایستی
مشک نفاق تبار بایستی

اندرین شهر قحط خورشید است
شهر سرگین پرست پُر گشته‌ست

وقتی گروه‌ها گروه آدمیان را می‌بیند که در چرخه پرتب و تاب شتابان و بی‌امان زندگی در کمین یکدیگر ایستاده‌اند و روز و شب برای همدیگر پاپوش می‌دوزند، پوستین هم می‌برند و پوست هم می‌درند، دلش می‌گیرد و فغان می‌کند:

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفت آن که یافت می‌نشود آتم آرزوست

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
گفتم که یافت می‌نشود چسته‌ایم ما

مقصودم آن نیست که شما به جای اعلامیه حقوق بشر بروید و مشنوی بخوانید و یا برعکس؛ اصلاً این بحث از مقوله امر و نهی و این بکن و آن مکن، افعال لا تفعل، خارج است. نسخه پیچی نیست. تحلیل و تعلیل است. می‌خواهد دریابد که چگونه و چرا مولانا برای ما در این روزگار کشتش و جاذبه دارد؟ چرا و از کجا مردم زمان ما با مولانا همدردی و همدلی احساس می‌کنند؟ این مغناطیس القلوب کیست که دل‌ها را می‌رباید؟ این مرد که در گوشه‌ای از جهان هفتصد و پنجاه سال پیش می‌زیست در کلام و پیام او چه جوششی و درخششی، چه سزی هست که جان عارف و عامی را می‌شوراند.

یادآوری این نکته‌ها کمترین فایده‌اش آن است که اگر کسی اعلامیه حقوق بشر را می‌خواند به سوابق ۲۵۰۰ ساله آن بیندیشد و به ریشه‌های دینی و عرفانی آن توجه کند و بداند که این

آرمان‌های ارجمند که امروز در قالب الفاظ و عبارات‌های تازه عرضه می‌شود همان گم‌گشته‌های کهن قرون و اعصار است و آن که مثنوی را می‌خواند با دیدی تازه در آن بنگرد. هرکس که با دیدی تازه و از سرِ تأمل در مولانا نگاه کند نکته‌های فراوان در او کشف می‌کند. مولانا در ساحت آفرینش فکری و هنری از سرآمدان و برجستگان عالم است و خصیصه اصلی شاهکارهای تفکر و هنر آن است که سر از چنبرهٔ زمان و مکان برمی‌کشند و در هر دور و زمان می‌توانند با مردم آن دور و زمان هم‌زبان گردند. قابل‌بازخوانی و بازشناسی هستند. مولانا را که شهسوار عرصهٔ خلاقیت است باید از نو خواند و از نو شناخت.*

نشر جامعه‌داران منتشر کرده است:

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی
صادق هدایت

رتال جامع علوم انسانی
(ترم‌افزار چند رسانه‌ای)

پوریا حاجی‌زاده — پردیس حاجی‌زاده

شامل: متن کامل کتابهای هدایت — گالری عکس — نامه‌ها و اسناد — کارت پستال — خاطره —

سالشمار — فیلم و...